

دارای دم دراز و دوشاخ بزرگ جلو آنها ظاهر می شود یکی از آنها تیری بطرف او می آید از دکه هیچ اثر نمی کند بجای اینکه از پا در آید شروع برقصیدن جلو آنها میکند ولی بعد از چند لحظه از راه انبار خانه مفقود می شود بدنبال او شتافته در انبار او را دستگیر میکنند لباس های ضخیمی که پوشیده بود میکنند معلوم می شود که باغبان خودش را باین صورت در آورده است و در تحقیقات اظهار میکند که با این حيله موفق شده بود صاحب قصر و هر مستاجر و داوطلبی را از قصر دور کرده و به تنهایی و راحتی در آنجا زندگی کند

بقلم آقا سید احمد خراسانی

بحث در الفاظ بر علیه و بر له و علیه

تا چندی پیش همه بر علیه و به له می گفتند و مینوشتند دادرس می نوشت دادگاه بر علیه فلان و به له بهمان رأی میدهد دیگران نیز چنین می گفتند و مینوشتند این بود و بود تا ذوق ادبی برخی غوره ادیبان گسل کرد و بجای بر علیه و به له که نادرست مینداشتند علیه و له گفتند و نوشتند کم کم رواج یافت که بگویند و بنویسند دادگاه علیه فلان و له بهمان رأی داد همه از هم کور کورانه پیروی میگردند اینجا و آنجا بخود نمائی می نشستند این دو واژه را پیش میکشیدند و برتری میفروختند کار بجائی رسیده بود که در دادگاه و کیل یکطرف از همه جا که می ماند همین را بر و کیل طرف دیگر خرده میگرفت که چرا بر علیه گفتی این را بحساب دلیل دعوا میگذاشت روزنامه نویسها هم نسنجیده این را پسندیدند و در نوشته ها علیه و له بکار بردند

دلیلشان اینست که علی خود بمعنی بر است پس افزودن بر برسر علی حشوی است قبیح ولی ایندلیل چنانکه خواهیم گفت بسیار خام است ما همین دلیل را که خود پذیرفته اند بزبانشان بکار می بریم و میگوئیم باین دلیل ضمیر متصل - ه - را نیز از ته علیه باید انداخت زیرا ضمیر متصل

وقتی بکار است که جانشین اسم یا ضمیر منفصل گردد با بودن اسم فلان یا ضمیر منفصل - او - آوردن ضمیر متصل - ه - نیز حشوی است قبیح پس این هم غلط است که بگویند مثلا داد گاه علیه فریدون یا علیه او رای داد پس باین دلیل باید - ه - را هم از ته علیه وله انداخت و گنت داد گاه علی فلان وله بهمان یا علی او و لاورای داد با اینکه هیچ خشکه ادیب هم این را نمی پذیرد ایشان بررا بسر علیه دیده اند ولی - ه - را به ته آن ندیده اند .

باید دانست که نه تنها در زبان پارسی که در هر زبان گاه يك کلمه مرکب را از زبانی دیگر میگیرند و مانند يك کلمه مفرد در زبان خود بکار میبرند جزء جزء کلمه در این زبان معنی ندارد اگرچه در زبان اصلی معنی دارد و بطور کلی وقتی کلمه یا عبارتی از زبانی بزبانی دیگر میرود مرز لفظی یا معنوی خود را از دست می دهد گاهی نوع یا عدد خود را تغییر میدهد .

ماجرا در عربی جمله ایست بمعنی آنچه روی داده بد یا خوب ولی در پارسی اسمی است مفرد بمعنی حادثه (پیش آمد بد) ماجراجو یعنی حادثه جو در عربی دوجزاء ماجرا معنی میدهد ولی در پارسی دوجزاء آن جدا جدا معنی ندارد بلکه مجموع دوجزاء بصورت يك کلمه ماجرا در آمده رو بهم معنی دارد ولی معنی تنگتر از معنی عربی

کلمه لا ابالی در عربی فعل اول شخص مفرد است یعنی من باک ندارم ولی در پارسی صفت است بمعنی بی پروا چنانکه شیخ محمود شبستری در گلشن راز در معنی عبارت حدیث قدسی گفته است

جناب کبریائی لا ابالی است منزله از قیاسات خیالی است

کلمه ام یزرع در عربی فعل است ولی در پارسی صفت است

کلمه عالم در عربی مذکر است ولی در پارسی مشترک است مذکر و مؤنث میتوان گفت زنی عالم یا مردی عالم زیرا واژه های فارسی مذکر و مؤنث ندارد و صفت با موصوف مطابقت ندارد و قاعده ای هم در این باره در پارسی نداریم راست است که عالم صفت عربی و کلمه ایست مذکر ولی در ترکیب پارسی که بکارود تابع قواعد ترکیب پارسی است و مطابقت صفت با موصوف در تذکیر و تانیث از قواعد ترکیب عربی است نه پارسی

کلمه اخلاق در عربی جمع است ولی در پارسی مفرد است از اینروست که گاهی دوباره جمع بسته میشود چنانکه کلمه های طلبه، عمله، فیوض بیوت، حروف را که جمعند بطلبه ها و عمله ها و فیوضات و بیوتات و حروفات جمع می بشوند از این رووست که اخلاقی، طلبگی، عمگی بای نسبت بکار میزود در صورتیکه در پارسی و عربی نسبت دادن بجمع غلط و ناهنجار است در پارسی ما ناهنجاری و گوشخراشی اخلاقی را نمیفهمیم پیش ما شاید خلقی که درست است ناهنجار باشد و اخلاقی که نادرست است ناهنجار نباشد چنانکه برای عربی زبان نیز شهرهائی و شهری بکنواخت است ولی برای عرب اخلاقی چنان ناهنجار و گوشخراش است که خربزه شهرهائی برای ما

علیه و له هم اگرچه در عربی مرکب است از حرف اضافه علی و ل و ضمیر متصل -ه- ولی در پارسی این دو کلمه اسم و بسیطند علیله و له در عربی بمعنی براو و برای اوست پس جزء ها معنی دارد ولی در پارسی رویهمرفته بمعنی زبان و سوداست پس جزء های این دو کلمه در پارسی معنی ندارد بلکه رویهمرفته حرف اضافه و ضمیر بعنوان يك کلمه بسیط معنی دارد وقتی علیله يك کلمه باشد و علی و -ه- معنی ندهد درست است که بر بسر آن افزیند و با بودن ضمیر منفصل و اسم ضمیر متصل -ه- با آخر آن آورند و هیچ حسوهم لازم نیاید زیرا نه علی معنی دارد تا بر بسر آن حسو باشد و نه -ه- معنی میدهد تا با بودن ضمیر منفصل او با اسم حسو باشد اگر -ه- در آخر علیله و له معنی داشت و مرجع میداشت باید در مؤنث میگفتند بر علیهای مریم و در ثنیه و و جمع میگفتند بر علیهما و بر علیهم مردان یا بر علیهن زنان و در دوم شخص بر علیله تو و بر علیله شما غلط میباشد و باید می گفتند بر علیک تو و بر علیکم یا علیکن شما

اینها همه درست است ولی حرف اینجا است که اگرچه بر علیله درست است ولی با بودن کلمه پارسی زبان و سود چرا باید ما علیله و له را بکار بریم خرمان که بگل نمانده چه عیب دارد بگوئیم داد گاه بسود فریدرت بزبان فرهاد رأی داد یا بگوئیم ایران بسود متفقین بزبان محور اعلان جنگ داد

عیب کار اینجا است که عربی ما بان ناشی بکلمات عربی که در پارسی بکار میرود بچشم يك کلمه عربی نگاه میکنند نمیدانند که این کلمات مثل

سیدهای ایران دیگر رنگ عربی خود را از دست داده اند و باید بآنها بچشم پارسی نگریست چنانکه مردم عربی ندان مینگرند اساسا فهم يك عربی دان در کلمات عربی که در پارسی بکار میرود جز فهم يك عربی ندانست يك عربی دان از کلمه مکتب در مکتبخانه خانه میفهمد در صورتیکه يك عربی ندان فقط از کلمه خانه معنی خانه میفهمد و از مکتب فقط آموختن، نوشتن و خواندن میفهمد يك عربی دان از کلمه اولیتر یا اعلمتر دو برتری میفهمد ولی عربی ندان يك برتری بیش نمیفهمد از اینروست که مثل سعدی نیز اولیتر را درست شناخته و بکار برده است از اینرو باید کلمه منادی دیگر (جارچی) را که در کتابهای پارسی بکار برده اند بصیغه اسم فاعل خواند و منادی بمعنی نداست نه اسم مفعول یا مصدر میمی چنانکه برخی پندارند

از اینرو است که معنی کلمات عربی را که در پارسی بکار میروند نباید از کتابهای لغت عربی یافت و بلکه باید از موارد استعمال آنها در پارسی بدست آورد زیرا معنی پارسی آنها جز معنی عربی آنهاست هنوز در پارسی کتاب لغتی نداریم برای معنی لغتهای عربی که در پارسی بکار میروند مانند راج تنها کتاب لغتی است که خواسته اینکار را بکنند ولی نتوانسته اوهم معنی لغتهای عربی را بیج در پارسی را از روی کتابهای لغت عربی بدست آورده

شگفت اینجاست که اینها از خطاهای درس خواندگانست که علیه را بجای بر علیه بکار میبرند مردم درس نخوانده این خطاها را ندارند اینها را باید از اغلاط خواص دانست چنانکه خواص موقه را بغلط موقه مینویسند نمیدانند که در آخر وقت ریشه کلمه و باصطلاح لام الفعل است نه تاء تأنیث و زاید و چنانکه هنوز بسیاری از درس خواندگان مومالیه را مومی الیه با ی مینویسند نمیدانند که در عربی هم مومالیه با الف نوشته میشود زیرا این الف بدل از همزه است نه ی و این کلمه مهموز اللام است نه ناقص آن ناقص است که از مرتبه چهارم ببالا بصورتی نوشته میشود به بینید بسیاری از دانشمندان میگویند و درست هم میگویند که دعوا، ماجرا، موسی، عیسا راهم باید با الف نوشت زیرا کتابت این کلمات در پارسی باید تابع نوشتن پارسی باشد در خط پارسی الف بصورتی نداریم اینان مومالیه را که در عربی هم با الف نوشته میشود در پارسی با ی مینویسند

از موضوع دور شدیم باینجا رسیدیم که اگر چه بر علیه و به له درست است ولی بابودن پارسی آنها سود و زبان بهتر است همان سود و زبان را بکار بریم اکنون میخواهم سخنی باریکتر گویم :

در گفتن و نوشتن تا بتوانیم از حرف سود جوئیم نباید اسم یا فعل بکار بریم چنانکه سعدی و دیگر نویسندگان زبردست همین کار را کرده اند سعدی میگوید:

شایدی گیسوان بر تافت که علویم و باقافله حجاز بشهر در آمد که از حج میآیم و قصیده ای پیش ملسک برد که شاعرم به پیشید سعدی یک که بجای یک جمله آورده است اگر ما باشیم مینویسیم شایدی گیسوان بر تافت و چنین اظهار کرد که علویم یا وانمود کرد که از حج میآیم یا گفت که شاعرم اینست نمونه ای از سهل و ممتنع که هم درباره سعدی میگویند و کمتر نشان میدهند.

اینجا هم میتوانیم بجای علیه و له و زبان و سود از حرف بر و برای سود جوئیم زیرا بر در پارسی زبان را میرساند و برای سود را چنانکه میگویند از ماست که بر ماست یا میگویند این پیشکش را برای شما آورده اند بهتر است بگوئیم داد گاه برای فریدون بر فرهاد رای داد یا بگوئیم ایران برای متفقین بر محور اعلان جنگ داد

سود جستن از حرف بسیار کلام را کوتاه و شیوا میگرداند برای نمونه مینویسیم شما میتوانید یک فعل بیاورید بدو معنی ولی با دو حرف اضافه مثال :

۱ - ساعت از کار افتاد ساعت بکار افتاد که دو حرف از و به مایه اختلاف معنی فعل است

۲ - از آن کار برداختم (تمام کردم و صرف نظر کردم) باین کار برداختم (مشغول شدم - شروع کردم)

۳ - فریدون از آن خانه در آمد (بیرون آمد) و باین خانه در آمد (داخل شد) فریدون از آن خانه باین خانه در آمد

۴ - افلاتن دانش را از سفرات آموخت (باد گرفت) و بارستو آموخت (باد داد) امید است از اینکه این نامهای یونانی را با غ و ت نوشته ام دلگیر نشوید